



## شانه‌ای که شیخ مفید به سید رضی نداد / وزیر اعظم امام زمان (عج) کیست

مدیر حوزه علمیه امام مهدی (عج) گفت: در مدینه، مردم بارها دیدند از خانه حضرت زهرا (س)، هنگام نماز صبح نوری ساطع است، متعجب می‌شدند. خدمت پیامبر آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما چه می‌بینیم؟ این نور چیست؟!

مدیر حوزه علمیه امام مهدی (عج) گفت: در مدینه، مردم بارها دیدند از خانه حضرت زهرا (س)، هنگام نماز صبح نوری ساطع است، متعجب می‌شدند. خدمت پیامبر آمدند و گفتند: یا رسول‌الله! ما چه می‌بینیم؟ این نور چیست؟!  
خبرگزاری فارس: شانه‌ای که شیخ مفید به سید رضی نداد / وزیر اعظم امام زمان (عج) کیست

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله روح‌الله قرهی مدیر حوزه علمیه امام مهدی (عج) حکیمیه تهران در تازه‌ترین جلسه اخلاق خود به مناسبت ایام فاطمیه به مقام علم لدنی حضرت فاطمه زهرا (س) اشاره کرد که مشروح آن در ادامه می‌آید:

\*رسیدن به مقام وزیر اعظمی حضرت حجّت (عج) با کسب تقوا!

در جلسه گذشته حسب روایات شریفه‌ای که اشاره کردیم، بیان شد: پروردگار عالم به بندگانش، اگر تقوا پیشه کنند؛ عصمت مرحمت می‌کند.

بیان کردیم: معلوم می‌شود غیر از آن معصومینی که معلوم و مشخص است که از باب هدایت باید معصوم باشند که همان چهارده معصوم (ع) هستند و یا بحث عصمت انبیاء (ع)؛ من و شما هم می‌توانیم معصوم بشویم. مهم این است که بخواهیم. خواستش هم همان تقواست.

کما اینکه وقتی عنوان می‌شود: یاران حضرت حجّت! این یاران که همه از خاندان حضرت نیستند، از اهل‌البیت نیستند، از سادات مکرّم نیستند؛ بلکه می‌بینیم رأس همه این‌ها، شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز، محمد بن محمدنعمان است که لقب مفید من ناحیه‌الحجّه (عج) به ایشان مرحمت شده و ایشان مقامی پیدا می‌کند که عنوان وزیر اعظم حضرت در هنگام ظهور است.

او که آقای خوبی‌ها می‌شود و آقا جانمان، حضرت حجّت (عج) در مقام افتاء به او امر می‌کند که تو فتوا بده، اگر بناست جایی از آن هم اشتباه باشد، ما خودمان درست می‌کنیم!

آنکه به مقامی می‌رسد که بارها بیان کردیم: حضرت در توفیق مبارکش به ایشان بیان می‌فرماید: الأخ‌السّید! برادر جدانشدنی و همیشگی من! برادر حضرت می‌شود!!! ما افتخار بکنیم، تازه اگر بنویسند، غلام غلامان حضرت حجّت بشویم. اگر قبول کنند، لطف کنند، عنایت، کرامت، بزرگواری و آقایی کنند، ما سرباز کوچک آن حضرت بشویم! اما ببینید همان‌طور که روایاتش را بیان کردیم، مقام تقوا انسان را به مقام عصمت می‌رساند.

\*استادی که به چهره شاگردانش که هر روز به محضرش می‌رسیدند، نگاه نمی‌کرد!

لذا برای اکثر افراد جدّاً باورش سخت است، حتی مع‌الأسف بعضی که در این لباس مقدّس هستند، می‌گویند: خیلی نمی‌شود روی این مطلب استناد کرد. برایشان سخت است که دو سیّد عظیم‌الشّأن، دو آیت عظمی، سیّد رضی و برادر بزرگترش، سیّد مرتضی به عنوان شاگردان شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز (روحی له الفداء و سلام الله علیه) باشند و ایشان، آن‌ها را ندیده باشد!

بیان کردیم: آن تاجر بغدادی نذر کرد که اگر اموالش به صحّت و سلامت رسید و کاروان توانست اموالش را از دست قطاع الطريق و راهزنان به خوبی نجات دهد و اموالش را نزدند؛ کمکی به حوزه کند و هدایایی برای شیخنا الاعظم و شاگردان او بیاورد. او موفق شد و هدایایی از جمله شانه‌هایی برای طلبه‌ها آورد.

شیخنا الاعظم هم می‌دانست که مال آن شخص، چه مالی است و إلا اولیاء خدا و بزرگان دین زیر بار گرفتن هدیه از مالی که نمی‌دانند چیست، نمی‌روند. حضرتش به همه شاگردانش شانه می‌دهد، اما به سیّد رضی و سیّد مرتضی نمی‌دهد. این دو متعجب و ناراحت بودند و ماجرا را برای مادر گرامی‌شان تعریف می‌کنند که استاد عظیم‌الشّأنمان فقط به ما شانه نداد. مادرشان فردا به محضر شیخ می‌آید و عرضه می‌دارد: این‌ها اشتباهی کردند؟! وضعیّت درسی‌شان مناسب نیست؟! می‌فرماید: نخیر،

بسیار عالی هستند. می‌گوید: پس چرا به آن‌ها شانه ندادید؟! فرمودند: مگر این‌ها محاسن دارند؟! مادر تعجب کرده و می‌گوید: آقا! چه می‌فرمایید؟! این‌ها همیشه در محضر شما هستند - کما اینکه الآن من و شما هم متعجب هستیم و باورمان نمی‌شود - فرمودند: من از آن روز اولی که این‌ها را آوردید و دیدم این دو سید عظیم‌الشأن دارای جمال زیبایی هستند، دیگر گفتم به آن‌ها نگاه نکنم!

چه کسی این‌گونه می‌فرماید؟ آنکه در رأس تقواست، این‌طور بیان می‌کند. لذا این‌طور است که می‌بینیم شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز تالی‌تلو معصوم می‌شود و مقامش، مقام برادری حضرت حجت(عج) می‌شود. آن هم حضرت حجت(عج) که آن آقایی است که اجداد مکرّمش، معصومین(ع)، از جمله اَبی‌عبدالله و امام صادق(ع) فرمایش می‌فرمایند: «لو ادرکته لخدمته»، اگر او را درک می‌کردم، خادمش می‌شدم! - این روایت را از هر دوی این بزرگواران داریم و به تعبیری معلوم می‌شود که همه معصومین این‌طور بیان می‌فرمایند - آقا جان، خلص انبیاء و معصومین هستند. آنچه خوبان همه دارند، تو یک‌جا داری! آن وقت آن حضرت، شیخنا الاعظم را برادر خودش می‌داند. این‌ها برای چه به وجود آمده؟ برای تقوا.

بیان کردم که حتی بعضی این مطالب را باور نمی‌کنند و خیلی نمی‌خواهند راجع به این موضوع حرف بزنند، ولی می‌شود. می‌شود که این چشم را چنان کنترل کند که نخواهد آن چهره را به خوبی ببیند و جز شبه‌ای چیزی نبیند. شاید هم یک نگاه گذرا داشته باشد، اما نبیند و جدی متوجه نشود که صورت آن‌ها، محاسن دارد یا خیر. این واقعاً تعجب است که کسی هر روز سر درس استاد شرکت کند و استاد متوجه نشود که محاسن دارد. باورش خیلی سخت است و باید بگوییم: همان‌طور که خیلی‌ها بیان می‌کنند، محال است. اما می‌شود که بشود. چه زمانی می‌شود؟ موقعی که انسان در درجات تقوا رشد کند و در بستر تقوا، درجات آن را طی کند.

\*در این دوره می‌توان برتر از شیخنا الاعظم شد!!!

بیهوده نیست که حضرت این روایتی را که در جلسه گذشته اشاره کردیم، بیان می‌فرمایند که اگر انسان به مقام تقوا برسد، علم لدنی هم به او مرحمت می‌شود؛ یعنی علم من ناحیه‌الله تبارک و تعالی. از ناحیه خدا علم برای او می‌آید، ضمن این که این سوادها را می‌خواند؛ علم هم پیدا می‌کند؛ چون بیان شده: «العلم نورٌ یقذفه الله فی قلب من یشاء».

این هم که فرمودند: «فی قلب من یشاء» معلوم است برای چیست. آن کسی که این حال تقوا و دوری از گناه را دارد، خدا به او مرحمت می‌کند.

لذا این را در درس اخلاق سال‌های پیش بیان کردم، اما بد نمی‌دانم یک مرتبه دیگر در این مجلس فاطمی بیان کنم و آن، این است که در عالم مکاشفه و یا حضور به محضر مبارک حضرت شیخنا الاعظم به ایشان عرضه داشتند: آیا می‌شود کسی به واسطه زهد و تقوا به مقام شما برسد؟ ایشان فرمودند: می‌شود برتر از من باشد. متعجب شدند، گفتند: آقا! چطور؟ فرمودند: چون در زمان ما، نه این ابزار و اوضاع بود و نه زنان بیرون بودند و ... در زمان ما گاهی وقتی نیمه شب بلند می‌شدی، می‌دید صدای قرآن و مناجات از خانه‌ها می‌آید و با این حال الآن تفاوت داشت. گاهی در یک شهر و روستایی، ده‌ها اهل شب‌خیزی و عبادت و دعا و مناجات وجود داشت. در آن زمان زنان بیرون نمی‌آمدند، یا اگر هم به ضرورت می‌آمدند، با آن روپنده‌ها می‌آمدند. چیزی در آن زمان، به نام ماهواره و تلویزیون و این دنیای مجازی آن‌چنانی وجود نداشت. شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز فرمودند: اگر امروز بتوانید در این دنیا خودتان را کنترل کنید، مراقبه و تقوا داشته باشید؛ از من برتر می‌شوید!

البته تا که باشد که بتواند در این وضعیّت و ظواهر فریبنده دنیا این‌چنین شود. هر چه جلوتر می‌رویم، جلوات و ظواهر دنیا بیشتر شده و تغییر و تحوّل آن هم گسترش می‌یابد و انسان را بیشتر به خودش دعوت می‌کند. هر کسی را هم به نوعی دعوت می‌کند. ظواهر فریبنده دنیا بسیار زیاد شده، مانند خانه‌ها، باغ‌ها، ماشین‌های آن‌چنانی، با این اوضاع ماهواره‌ها و اینترنت و مطالب و ...

ظاهرش چون قبر کافر، پر حِل/باطنش، قهر خدا عزوجلّ

\*جمع بین حبّ به دنیا و حبّ الحجه محال است!

معلوم است که در این اوضاع، مراقبه داشتن، جدّاً خیلی سخت است. لذا یار آقا شدن هم سخت است. من این را به صراحت عرض می‌کنم که اگر جدی اهل تقوا بودیم، در یک مجلسی که تعدادشان بیش از چهل بود، بالجد می‌گفتم: «اللهم عجل لولیک الفرج»، آن موقع عنایت می‌شد.

این «اللهم عجل لوليک الفرج» های ما، لقلقه زبان است. آن کسی، کسی را طلب می‌کند که آرمان‌های او یعنی آرمان‌های مهدوی را بخواهد. رأس این آرمان‌های مهدوی هم تقوا و دنیا‌گریزی است. نمی‌شود انسان، هم به رو دنیا بیاورد و جلوات دنیا، او را به سمت خودش بکشاند و هم مدعی بشود که من آقا جانم را هم می‌خواهم! نمی‌شود. قلبی که متعلق به آقا جان شد، طبیعی است دیگر متعلق به دنیا نیست. اما آن قلبی هم که متعلق به دنیا شد، دیگر معلوم است برای آقا جان نیست.

البته به لقلقه زبان همه چیز می‌شود گفت. به لقلقه زبان می‌توان درود بر خدا و پیامبر گفت، به لقلقه زبان، نعوذ بالله فحاشی هم می‌توان کرد! گاهی هم می‌بینید انسان از روی عصبانیت، فحاشی می‌کند، اما قصدی ندارد. لذا این لقلقه زبان می‌شود. گاهی هم از روی احساسی که این احساس توأم با معرفت نیست، یک «عجل لوليک الفرج» هم می‌گوید. اما قلب تمایل به کدام سمت دارد؟ تمایل به دنیا! قلبی که تمایل به دنیا دارد، نمی‌تواند جدی اعلان «عجل لوليک الفرج» کند. فلذا اگر واقعاً از گوینده گرفته تا شنونده، کسی حبّ به دنیا نداشت، معلوم است که وجودش، حبّ الحجّه می‌شود. اما جمع بین حبّ به دنیا و حبّ الحجّه محال است. این قاعده است و نمی‌شود از قاعده فرار کرد. یا حبّ الحجّه یعنی حبّ به همه خوبی‌های معنوی و یا حبّ الدنیا. در غیر این صورت، یا انسان به تعبیر قرآن کریم و مجید الهی، «مذبذبین» است، یا این که نعوذ بالله کذب می‌گوید و یا اصلاً متوجّه نیست معنی «عجل لوليک الفرج» چیست. فکر می‌کند یک شعاری است که بدون شعور است. در حالی که این، شعاری است که نیاز به شعور دارد. این شعاری است که باید برخاسته از شعور باشد.

\* ذکر و یاد حقیقی حضرت حجّت (عج) چگونه است؟

لذا وقتی یک انسان متقی همان‌طور که روایتش را خواندیم، می‌تواند به مقام علم لدنی برسد - و مصداقش را چون روز جمعه هم بود و خواستیم نسبت به آقا جانمان ارادت داشته باشیم، بیان کردیم - می‌بینیم می‌رسد به جایی که یک کسی، نایب امام زمان هم می‌شود. اصلاً نواب اربعه را ببینید. مگر نواب اربعه از سادات و خاندان رسول الله بودند؟! شیخنا الاعظم که رأس این نواب هم هست را ببینید. ایشان، اوّل مرجع دین است و با تقوا به این مقام رسیده است.

لذا معلوم است وقتی کسی می‌تواند از طریق عصمت به علم برسد، سیّد مرتضی، آن آیت عظمی، راجع به وجود مقدّس استاد عظیم الشان، شیخنا الاعظم، حضرت مفید عزیز بیان می‌کند: ایشان در دو حال، حالتش، حالت باکی بود، عند الصلاة و عند ذکر الحجّه (روحی له الفداء). باکیاً متصدعاً خاشعاً من رجلي الی رأسه! تا در نماز می‌ایستاد و الله اکبر می‌گفت، گریه می‌کرد، می‌لرزید، حال عجیبی داشت که از نوک پا تا فرق سرش می‌لرزید! یکی هم موقعی که یاد حضرت حجّت بود. ذکر فقط این نیست که بگوییم فقط زمانی که اسم ایشان را می‌برد، بلکه هر وقت به یاد حقیقی ایشان هم بود، این‌گونه می‌شد. اتفاقاً یاد حقیقی عامل می‌شود ذکر آن کسی که در قلبت هست، معلوم شود.

یک مثال بزنم، در مثال مناقشه نیست. می‌گویند: کسانی را که بیهوش می‌کنند، در عالم بعد از به هوش آمدن، در آن حالی که می‌خواهند به هوش بیایند؛ بعضی معلوم نیست چه می‌گویند و هذیان می‌گویند و درهم برهم حرف می‌زنند. بعضی نعوذ بالله حرف‌های رکیک، ترانه‌های مبتذل و ... می‌گویند، بعضی هم ذکر خدا دارند. می‌گویند: این‌ها همان حالات درونی انسان است که الآن در اینجا دارد نمود پیدا می‌کند. یعنی وقتی دارد به هوش می‌آید، همان حالات درونی خود را به زبان جاری می‌کند.

ذکر حقیقی عندالعرفا این است که می‌گویند: ذکر موقعی ذکر است که از قلب بر زبان جاری شود. آن‌هایی که حجّت بن الحسن می‌گویند و آن حال را دارند که بیان کردم: وقتی بعضی از بزرگان با آن حال، یا ابالفصل، یا عباس می‌گفتند و اشک می‌ریختند؛ این‌ها از درون است. وقتی آن حال پیش آمد، معلوم است ذکر، ذکر حقیقی است. برای همین هم است که این‌ها علم لدنی پیدا می‌کنند.

لذا آن آیت حقّ می‌گوید: شیخنا الاعظم وقتی ذکر حضرت حجّت را داشت، از نوک پا تا رأسش، می‌لرزید، گریه می‌کرد و خضوع و خشوع داشت. این را دیگر نمی‌شود گفت، نعوذ بالله بازی است. این اصلاً دیگر دست خودش نیست.

من این را نسبت به یکی از اولیاء خدا دیده بودم که هر روز صبح، زیارت عاشورا را بعد از نماز می‌خواند. هنوز دو بندی از زیارت عاشورا نخوانده بود، زار زار گریه می‌کرد و بر روی پایش می‌زد. فرزندانش به او می‌گفتند: آقا! خدمتتان جسارت می‌کنیم، اما صبح است و مردم خواب هستند. می‌گفت: دست خودم نیست. جدّاً هم همین‌طور بود، زار زار گریه می‌کرد!

یعنی اگر انسان بفهمد دارد چه می‌گوید، غوغاست. به قول همان ولیّ خدا می‌گفت: بعضی نماز حضرت حجّت را می‌خوانند، به ایّاک نعبد و ایّاک نستعین که می‌رسند، آن صد مرتبه را همین‌طور تند تند می‌گویند و تمام می‌شود. اما بعضی اصلاً رها نمی‌کنند و می‌خواهند تمام نشود. چون بین هر کدام از آن‌ها، یک مراتب دیگری را می‌بینند و حالشان عوض می‌شود. لذا نماز آن‌ها بسیار طولانی می‌شود، «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین»، «ایّاک نعبد و ایّاک نستعین»، ... هر بار با یک حالی، با یک مطلبی،

می‌گویند. تو گویی اصلاً این «إِطَاكَ نَعِيدُ وَ إِطَاكَ نَسْتَعِينُ» با آن «إِطَاكَ نَعِيدُ وَ إِطَاكَ نَسْتَعِينُ» قبل فرق می‌کند و یک معنای دیگری دارد و تفاوت معنا پیدا کرده است. حالش، حال دیگری می‌شود.

\*معصوم و علم لدنی!

بعد بیان می‌فرماید که خصوصیت دیگر شیخنا الاعظم این بود: «و هو عالم بعلم زمانه و غیره و بما کان لم یکن عند صحبتته» کنارش که می‌نشستیم، به آنچه که غیر از زمانش هم بود، بیان می‌کرد. این، همان چیزی که در جلسه گذشته راجع به بی‌بی دو عالم بیان کردیم. بیان شد: در روایتی آمده که وجود مقدس امیرالمؤمنین، علی بن ابی طالب (ع) با عمّار یاسر درد دل می‌کند و به او می‌فرماید: فاطمه (س)، آن أم الخلقه، وقتی غم‌ها و این حال و وضع پریشان من را دید، یک مرتبه ای من را صدا زد و فرمود: «اذنُ لِأَحَدِكَ بِمَا كَانَ وَ بِمَا هُوَ كَائِنٌ وَ بِمَا لَمْ يَكُنْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ حِينَ تَقُومُ السَّاعَةُ»، علی جان! بیا نزدیکم تا به تو از حوادث گذشته و حال و آن چیزی که هنوز به وقوع نپیوسته، تا آن موقعی که قیامت بر پا می‌شود، همه را برایت بگویم - علم لدنی این است -

خدا مرحوم آیت‌الله سعادت‌پرور، معروف به پهلوان، آن عارف‌بالله را رحمت کند. به قول ایشان، حضرت به امیرالمؤمنین می‌گویند: نگران من نباش. من الآن باید برای ولایت این‌طور دفاع کنم، ولی من همه این چیزها را می‌دانم، گذشته را می‌دانم، حال را می‌دانم، آینده را می‌دانم. همه را خودم بلدم. یک موقع نگوئی: بانوی من تنها شده است و ... من همه چیز را می‌دانم، اما من باید صبر کنم، همان طور که تو باید صبر کنی. تو صبرت این است که سکوت کنی و من هم باید در راه ولایت، جانم را فدا کنم.

ما راجع به ولایت در دهه گذشته صحبت کردیم که هر کس باشی، در هر مقامی باشی، وقتی چیزی باید به نام ولایت آمد، باید فدایی شوی. حتی گاهی خود ولیّ برای ولایت فدا می‌شود که ولایت بماند. حالا اگر کسی متوجه می‌شود که می‌شود. اگر هم متوجه نمی‌شود، کاری نمی‌توانیم بکنیم، اجبار که نیست. این که امام راحل عظیم‌الشأن می‌فرمودند: حفظ این نظام، واجب واجبات است؛ یعنی همین.

لذا این ولایت، ولایت مولی‌الموالی (ع) و ولایت حضرات معصومین (ع) است که برای بی‌بی دو عالم (س) مهم است و لذا این حال علم برای حضرات معصومین (ع) معلوم است؛ به خصوص بی‌بی دو عالم (س) که نور او نور عظمت است.

\*نور با عظمت خداوند که در آسمانش سکونت داشت!

ابن‌عمّاره است، می‌گوید: من خیلی از لفظ زهرا خوشم می‌آمد. از وجود مقدس حضرت صادق القول و الفعل، امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم: آقا جان! فدای شما شوم! چرا به مادران، حضرت فاطمه (س)، زهرا هم می‌گفتند؟ حضرت به زیبایی فرمودند: «لِأَنَّهَا كَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِي مِحْرَابِهَا زَهْرٌ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ».

البته جواب این سؤال را چند نوع بیان کردند که همه این‌ها هم با هم جمع می‌شود. یکی، آن روایتی بود که در جلسه گذشته بیان کردیم که حضرت در جواب جابر فرمودند: «إِذَا سُمِّيَتْ الرَّهْزَاءُ لِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَهَا مِنْ نُورٍ عَظِيمَةٍ فَلَمَّا أَشْرَقَتْ أَضَاءَتْ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ نُورَهَا» اصلاً به نور آن حضرت، همه آسمان‌ها و زمین روشن شد؛ لذا معلوم می‌شود از قبل تاریکی بوده و این‌ها به واسطه نور حضرت، نور گرفتند.

بعد فرمودند: «وَ عَشِيَّتْ أُبْصَارَ الْمَلَائِكَةِ، وَ حَرَّتِ الْمَلَائِكَةُ لَهُ سَاجِدِينَ» اصلاً ناخودآگاه ملائکه با دیدن آن نور با عظمت، به سجده افتادند و سؤال کردند: «وَ قَالُوا: إِلَهَتَا وَ سَيِّدَتَا، مَا هَذَا النُّورُ؟» این نور چیست؟ «فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِمْ: هَذَا نُورٌ مِنْ نُورِي» خداوند فرمود: این، نوری از نورهای من است. «وَ أَسْكَنْتُهُ فِي سَمَائِي» که من آن را در آسمان ساکن کردم. در جلسه گذشته بیان شد که این «سَمَائِي» باید با سماوات فرق کند همان‌طور که «جَنَّتِي» با جنات و رضوان فرق می‌کند و توضیحاتش را دادیم.

بعد فرمودند: «خَلَقْتُهُ مِنْ عَظْمَتِي أَخْرَجْتُهُ مِنْ صُلْبِ نَبِيِّ مِنْ أَنْبِيَائِي، أَفْضَلُهُ عَلَى جَمِيعِ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَخْرَجْتُهُ مِنْ ذَلِكَ النُّورِ أُمَّةً يَفْقَهُونَ بِأَمْرِي، يَهْدُونَ إِلَى حَقِّي، وَ أَجْعَلُهُمْ خَلْقَائِي فِي أَرْضِي بَعْدَ انْقِضَاءِ وَحْيِي» این نور، نور با عظمت است - لذا معلوم می‌شود انوار مختلف است و این نور، یک نور با عظمت است - که من این را از صلب نبی خارج می‌کنم که آن هم از جمیع انبیاء الهی افضل است و از این نور ائمه هدی را هم خارج می‌کنم. لذا برای همین است که آن‌ها هم علم مطلقند دیگر که بیان کردیم.

\*نوری که از زمین، برای اهل آسمان، می‌درخشد!

لذا یک بار این طور دلیل نام گذاری حضرت زهرا را بیان می کنند، یک بار هم به این صورت که در این جلسه بیان کردیم که همه این ها با هم جمع می شود. بیان شد که حضرت می فرمایند: «لَأْتَهَا كَانَتْ إِذَا قَامَتْ فِي مَحْرَابِهَا زَهْرٌ نُورُهَا لِأَهْلِ السَّمَاءِ كَمَا يَزْهَرُ نُورُ الْكَوَاكِبِ لِأَهْلِ الْأَرْضِ». برای این نام ایشان زهرا بود که وقتی در عبادتگاهش قرار می گرفت، نور آن حضرت، آن زهره ظاهره، برای اهل سماوات می درخشید؛ همان طور که نور ستارگان برای اهل زمین می درخشد.

الآن ما این نور را نمی فهمیم. در تاریکی مطلق که در بیابان و صحرا بروید، این درخشندگی کواکب، ... را می بینید. الآن در تهران چه می دانیم دب اکبر و ... یعنی چه! در آن جا قشنگ معلوم است، به خصوص اگر اردیبهشت و خرداد در صحرا باشید. اصلاً این گویی می توانید ستاره ها را در آسمان بچینید و آن ها فراوان نورافشانی می کنند و همه را جذب خودشان می کنند.

حالا آن ها کواکب هستند؛ یعنی انوار مختلفند و یک نور نیستند، کلی هستند و إلا اگر یک ستاره در آسمان باشد که به درد نمی خورد. آسمان پر از ستاره است و لذا شب های صحرا، غوغا و محشر است و زیبایی خاص دارد، اما پر از ستاره است که این طور می شود.

ولی بی بی دو عالم، یکی است و چنان نوری از او به آسمان ساطع می شود که توجه اهل آسمان را به خودش جلب می کند. ببینید! به نظر می آید معمولاً همه خوبی ها و فضائل در آسمان است اما برعکس می شود و فضیلت ها از زمین به آسمان جلوه می کند، آن هم در زمانی که بی بی دو عالم در محراب به عبادت پروردگار عالم مشغول است.

لذا معلوم می شود عبادت، نور دارد. مگر فرمودند: حتی وضو، نور است، «الوضوء نور». این، خیلی عجیب است. آیت الله العظمی مرعشی نجفی تعریف می کردند که شخصی محضر سلطان العارفین، آیت الله ملا فتحعلی سلطان آبادی می رفت و دائم الوضو بود. یک روز به واسطه اینکه یک مقدار دیر شده بود، عجله کرده بود و برای اینکه بحث را از دست ندهد، وضو نگرفته به درس حاضر شده بود.

وقتی آمد، آقا بحث را که بیان کردند، حین بحث یک مرتبه فرمودند: امروز آن آقا که کمتر می گیرد، برای این است که دائم وضو داشت و امروز ندارد!

او آخر بحث رفت خدمت آقا رفت و گفت: آقا! شما از کجا فهمیدید؟ فرمود: هر روزی که تو می آمدی، نورانیت خاصی داشتی، اما امروز آن گونه نبودی!

اهل تقوا می فهمند که «الوضوء نور». چشمشان باز می شود و نور را در صورت شخص می بینند. ولو کسی به ظاهر سبزه رو یا سپاه باشد، اما نور طهارت، یک نور عجیبی است.

لذا حضرت فرمودند: این نور برای اهل آسمان می درخشید، آن هم به چه سبک و سیاقی، مانند درخشش نور ستارگان برای اهل زمین! بعد در جای دیگری می فرمایند: «إِنَّهَا نِوْرُ التَّقْوَى وَ نِوْرُ الْعِلْمِ وَ نِوْرُ الْعِصْمَةِ» این نور تقوا و علم و عصمت بود. فاطمه، عصمت الله الکبری است.

\*نورافشانی بی بی دو عالم برای امیرالمؤمنین!

در جای دیگر، ابان بن تغلب - که تغلب بیان می کنند، اما اصلش همان تغلب باید باشد و ادله و براهینی دارد که اینجا جای بحثش نیست - به امام صادق (ع) عرضه می دارد: آقا جان! چرا مادران را زهرا هم می نامیدند؟ حضرت فرمودند: «لَأْتَهَا تَزْهَرُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فِي التَّهَارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بِالنُّورِ الْعِلْمِ» چون بی بی دو عالم، روزی سه مرتبه برای امیرالمؤمنین نورافشانی می کرد و آن علم الهی را نشان می داد.

\*زاهدتر از آیت الله بهلول!

اگر کسی در مقام عصمت نباشد که نمی تواند این طور باشد. بیان کردم ما هم می توانیم معصوم شویم. اما اگر به دنیا دل نبندیم و إلا عزیز دلم! با حلوا دهان شیرین نمی شود. اما همین قدر که ما اوصاف را از حضرات معصومین، از بزرگانی مثل شیخنا الاعظم، اولیاء خدا و عرفای عظیم الشان، می شنویم و خیلی دلمان می خواهد که این گونه شویم؛ برای این است که فطرت ما الهی است.

فرمودند: «فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله». من این را بیان کردم و مکرر در مکرر هم بیان می‌کنم؛ چون خیلی مهم است. استدعا دارم این را حتماً به عنوان یکی از کدهای اساسی زندگی‌تان قرار بدهید. فرمودند: «فطرت الله التي فطر المؤمن». فرمودند: «فطرت الله التي فطر الناس عليها لا تبديل لخلق الله» لذا همه ما فطرتمان الهی است.

دیدید می‌گویند: وصف العیش، نصف العیش. حالا اگر من بیچاره هم اهلش نیستم، اما با شنیدن این روایات، از این مطالب و فضائل خوشم می‌آید؛ چون فطرت ما الهی است و دلمان می‌خواهد. اما چه چیزی باعث می‌شود نرسیم؟ جلوات دنیا و مبارزه نکردن با هوی و هوس، «أعدى عدوك، نفسك التي بين جنبيك».

ما باید طوری باشیم که دنیا را نبینیم. خدا گواه است می‌شود. اولیاء الهی نشان دادند می‌شود. معصومین (ع) که بحثشان جداست، اما غیر از آن‌ها هم بودند افرادی که در اوج بودند، مانند امام راحل عظیم‌الشأن که به ظاهر دنیا هم در دستش بود، رهبر بود و اگر اراده می‌کرد، همه چیز را در دست داشت، اما به دنیا پشت کرده بود. مگر الآن رهبر عظیم‌الشأنمان نمی‌تواند؟! در اوج است و می‌تواند، اما چشمش را به دنیا بسته است.

قبلاً بیان کردم که آیت‌الله بهلول در اواخر عمر شریفشان به اطرافیان خود گفتند: قبایم دیگر قابل استفاده نیست، بروید یک قبای کهنه از طلبه‌ها بگیرید و بیاورید به من بدهید. گفتند: آقا! یک قبا برایتان می‌خریم. فرمودند: عمر من دیگر کفاف به اینکه قبایی را کهنه کنم، نمی‌دهد. این قبا دیگر خیلی پوسیده شده - آن را از چند جا وصله زده بودند - این طور هم خیلی مناسب نیست و شرط زمانی هم لازمه کار است، حالا که شما ایراد می‌گیرید، بروید یک قبای کهنه برایم بگیرید.

به ایشان گفتند: آقا! شما چقدر زاهدی؟ فرمود: من زاهدم؟! من که دستم به جایی بند نیست، زاهد، این سید بزرگوار است که مملکت در دستش است، اما زندگی بسیار بسیار ساده‌ای دارد.

عرض کردم و باز هم عرض می‌کنم، به صراحت می‌گویم، به این مجلس بی‌بی دو عالم، بینی و بین الله، زندگی ایشان از زندگی همه مراجع، ساده‌تر است. خدا گواه است که زندگی شخصی ایشان، ساده‌تر از زندگی همه مراجع تقلید است. با اینکه رهبرند و در اوج هستند. رهبر، تمام امور در دستش است و هر کار بخواهد می‌تواند انجام دهد، اما ایشان پشت به دنیا کردند.

پس این تمثیل‌ها نشان می‌دهد که می‌شود ما هم در دنیا باشیم، ولی جلوات دنیا ما را فریب ندهد و الا فکر می‌کردید اگر ایشان دلش با دنیا بود، می‌توانست فتنه 88 و 78 و فتنه‌های دیگر را که متأسفانه به وجود می‌آید، به خوبی مدیریت کند؟! خیر، کسی که به دنیا وابسته باشد، دنیا او را به زمین می‌زند.

دنیا را تمثیل زدند و گفتند: مثل عروس هزار چهره است که هر بار خودش را به یک شکلی در می‌آورد و به هیچ‌کس جواب مثبت نمی‌دهد، کسی را که به او روی آورد، زمین می‌زند و گرفتار و بدبختش هم می‌کند. پس می‌شود در دنیا بود، ولی با دنیا نبود و از این دنیا برای آخرت کسب کرد، «الدنيا مزرعة الآخرة»، آن وقت انسان این حال را می‌بیند.

\*نوری که مردم مدینه بارها از خانه بی‌بی‌دو عالم در هنگام نماز صبح دیدند!

یا باز این نکته را بیان کنم که خیلی عالی است، این مطلب را اهل جماعت هم در تاریخ طبری، راجع به فضایل فاطمه زهرا(س) - به تعبیر آن‌ها (رضی الله عنها) - آوردند. در مدینه، مردم بارها دیدند که از خانه حضرت زهرا(س)، هنگام نماز صبح، نوری ساطع است، متعجب می‌شدند. خدمت پیامبر آمدند و گفتند: یا رسول الله! ما چه می‌بینیم؟ این نور چیست؟

حضرت فرمودند: «فَيَرَوْنَهَا قَاعِدَةً فِي مِحْرَابِهَا تُصَلِّي وَ الثَّورُ يَسْطَعُ مِنْ مِحْرَابِهَا مِنْ وَجْهَهَا»، حضرت خودشان می‌آمدند می‌دیدند و بعد می‌فرمودند: دیدم بی‌بی دو عالم در محراب عبادتش نشسته و نماز می‌خواند و نور از جمالش ساطع است. صورت بی‌بی دو عالم پر از نور است.

\*وسع ما، همین عمر ماست؛ باید مدام جلو برویم

علی‌ایّ حال، اگر کسی بتواند تقوا پیشه کند، به عصمت می‌رسد و دیگر همه چیز دارد، علم دارد، مطالب را درک می‌کند و ...

پروردگارا! به اولیاء و انبیای! ما را بالجد محبّ اهل بیت قرار بده.

چون آن حبّ حقیقی، اطاعت و معرفت حقیقی را هم می‌آورد و دیگر مطیع آن‌ها می‌شویم و دیگر عملمان مثل عمل آن‌ها می‌شود. البته هیچ‌گاه عملمان عین آن حضرات نمی‌تواند بشود و این طبیعی است. امیرالمؤمنین کجا و ما کجا؟! این یک حرف نشدنی است، اما ولی دارد. ولی آن چیست؟

ولی ما حداقل دلمان خواسته مثل آن‌ها باشیم و حداقل گام‌هایمان را برداشتیم مثل آن‌ها باشیم. قبلاً هم بیان کردم و این هم از آن کدهای مهمی است که باید همیشه در ذهن‌تان باشد، استدعا دارم این را هم به ذهن بسپارید و آن، این که «لا یكلف الله نفساً إلاّ وسعها»، این نیست که من یک قدم برداشتم و دیگر بیشتر از این وسع نیست. بلکه یعنی آن قدر جلو بروم که دیگر راستی راستی توان نداشته باشم. آن وقت وسع من، این است. آن وقت دیگر می‌فهمم که واقعاً وسع این است و دیگر بیشتر از این نمی‌توانم. نه این که دو قدم بردارم و بعد بگویم: من که دیگر وسع نیست و ...، خیر، از کجا وسع خودت را محک زدی؟! وسع من و تو این است که جلو برویم، جلو برویم تا آن جا که دیگر نشود.

پرده را بالا بزنم و تعبیر بعضی از بزرگان و اولیاء خدا را بگویم. آن‌ها می‌فرمایند: وسع ما همین قدر است که عمر می‌کنیم؛ یعنی بیشتر از بیست و چهار ساعت در روز نیست، ای کاش ساعت بیشتر بود. الآن این وسع ما آن بیست و چهار ساعت است. وسع ما آن قدری است که خدا عمر داده، به یکی پنجاه سال، یکی شصت سال، یکی هفتاد سال و ... .

برای همین است که سیدالسادین، زین‌العابدین، آقا علی‌بن‌الحسین (ع) می‌فرمایند: خدا! اگر عمرم بناست برای طاعت و عبادت تو باشد و برای این که مطیع اوامر تو باشم، آن را طولانی کن؛ اما اگر - این را امام معصوم می‌گوید که اصلاً چنین چیزی برای آن حضرات محال است ولی این در حقیقت دارد به ما تبیین می‌شود - عمرم بناست چراگاه شیطان باشد، خدا این عمر را بگیر.

لذا امثال آیت‌الله العظمی اراکی صد سال عبادت، آیت‌الله مولوی قندهاری صد و سه عبادت، آیت‌الله العظمی ادیب، بیش از صد و ده سال عبادت می‌کنند، ولی می‌گویند: حدّ وسع ما همین بود. لذا این «لا یكلف الله نفساً إلاّ وسعها» یعنی این، نه اینکه بگوییم: من این قدر جلو رفتم و دیگر نمی‌توانم. بلکه انسان باید دائم جلو برود و کار انجام دهد.

بیان کردم: هدف از مجالس ولادات و عزاهای حضرات معصومین، چه مجالس حسینی و چه مجالس فاطمی و چه مجالس دیگر این است که ما باب معرفتی‌مان بالا رود. ببینیم آن حضرات که بودند، چه کردند، چه خواستند، چه فرمایش فرمودند، چه عملی را انجام دادند، چه چیزی را از ما خواستند و ... و إلا هدف فقط این نیست که بنشینیم گریه‌ای کنیم که اگر به خوبی فهمیدیم جدّی گریه‌مان، گریه می‌شود. وقتی شعور پیدا کردیم، تا گفتند: «السلام علیک یا أبا عبدالله (علیه الصلوة و السلام)»، دلمان می‌لرزد.

\*مادر اصلی ابوالفضل العباس (ع)

السلام علیک یا فاطمة، یا بنت محمد (ص)

رسم است در دهگی‌ها یا پنجه‌ای که در محرم و صفر می‌گیرند، شب آخر را روضه زهرای اطهر (س) می‌خوانند. یک رسم خوبی هم گذاشتند که این‌ها به نظر من شاید الهامات باشد و آن، این که در شب آخر فاطمیه، روضه حضرت ابوالفضل العباس (ع) می‌خوانند.

البته این را هم به شما بگویم، این که بعضی در باب شعر بیان می‌کنند: اگر حضرت عباس بود، نمی‌گذاشت با تو چنین کنند، این‌ها چون شعر است، اشکالی ندارد، اما صحیح نیست؛ چون ابوالفضل (ع) هم بود، مأمور به سکوت بود. چون دیگر بالاتر از امیرالمؤمنین (ع) که نداریم. امیرالمؤمنین (ع)، خیرشکن است. کجا می‌تواند قدرت و غیرت ابوالفضل العباس (ع)، مثل قدرت و غیرت امیرالمؤمنین (ع) باشد؟! محال است. ابوالفضل العباس (ع)، فرزند امیرالمؤمنین (ع) است. اگر او هم در کوچه‌های بنی‌هاشم بود، مجبور بود سکوت کند. مجبور بود فقط شاهد سیلی خوردن مادر باشد ...

اما این را از این باب می‌گویند که ایشان، خیلی غیور بود. می‌گفتند: آن ناصبی می‌آمد روبروی حرم موسی‌بن‌جعفر (ع) می‌ایستاد و به امام موسی‌بن‌جعفر و نوه گرامی‌شان امام جوادالائمه (ع) اهانت می‌کرد. یک‌بار گفت: اگر راست می‌گویید، جواب من را بدهید. گفتند: یک روز چهارشنبه‌ای بود که تا آمد اهانت کند، دیدند او بلند شد و از آن طرف به زمین خورد، مجدّد از آن طرف هم به زمین خورد، مدام از زمین بلند می‌شد و به زمین می‌خورد و فریاد می‌زد: عفو! عفو! مولای! عفو! آمدند او را بیرون بردند و دیدند بدنش کبود است و وضعیّت خاصی دارد.

بعد از اینکه به هوش آمد، دیدند که چهارپا به سمت حرم می‌رفت و مدام تمام این صحن و سرا را بوس می‌کرد. گفتند: چه شد؟ گفت: داشتم اهانت می‌کردم، یک‌باره دیدم یک آقای آمد و گفت: بی‌شرم! هر روز داری به مولای من اهانت می‌کنی، من ابالفضل و نمی‌گذارم این‌چنین کنی. لذا من را چندین بار بلند کرد و به زمین زد.

گفتند: او چطور بود؟ گفت: دیدم او دست ندارد و از بازو مرا بلند می‌کند و به زمین می‌زند.

قربانت بروم ابالفضل!

شاید یک جهت هم این است که بگویند: جدّ مادر اصلی ابالفضل العباس(ع)، حضرت فاطمه زهرا(س) است و بعد فاطمه بنت اسد به عنوان مادر شیری اوست. چون آن‌قدر ادب دارد که می‌داند فرزندان زهرا(س) با او فرق می‌کنند.

لذا وقتی ابالفضل العباس(ع) به دنیا آمد، بعضی حرف‌های زنانگی در مدینه زده شد و گفتند: دیگر محال است فاطمه أمّ‌البینین بخواهد بچه‌های زهرا(س) را دوست داشته باشد. لذا یک روزی که همه سر سفره بودند، او رفت قن‌دافه ابالفضل العباس را آورد، روی سر پدر و تک‌تک بچه‌ها چرخاند و گفت: ابالفضلم به فدای شما، من خادم شما هستم.

خودش هم فرمود: یا امیرالمؤمنین! دیگر جلوی این بچه‌ها، به من فاطمه نگو. یاد مادرشان می‌افتند و برایشان سخت است.

لذا این مادر به هر کدام از بچه‌ها یاد داده که این‌ها فرق می‌کنند. درست است از پدر یکی هستید، ولی این‌ها فرزندان دختر پیامبر، زهرا(س) هستند و من کنیز زهرا(س) هستم. نکند یک موقع شما بی‌ادبی کنید.

لذا ابالفضل العباس(ع) ادب دارد و هیچ موقع برادر نمی‌گوید. هر موقع هم می‌خواهد صدا بزند، می‌گوید: السّلام علیک یا مولای! یا سیدی! یا وقتی حضرت او را صدا می‌زند، می‌گوید: نعم یا سیدی! وقتی مطلی پیش می‌آید، می‌گوید: یا سیدی! مولایی! انت مولایی و سیدی! شروع می‌کند این نوع با مولای خود صحبت می‌کند.

اما لحظه‌ای که دارد از اسب می‌افتد، دست در بدن ندارد، تیر هم به چشمش خورده، دارد که پاهای مبارکش را بالا آورد که تیر را از چشم بیرون بیاورد، آن نانجیب عمود آهنین هم به فرق مبارک ابالفضل زد. در آن هنگام یک صدایی شنید که می‌گوید: «إلیّ یا بنی» به سمت من بیا پسر! او صدای فاطمه أمّ‌البینین را می‌شناسد، فهمید این صدای مادرش نیست، اما صدا، شبیه صدای زینب است، ولی خیلی حزین و شکسته است و می‌گوید: فرزندم، نمی‌گویند: برادرم، فهمید که بی‌بی دو عالم(س) است، چون وقتی عمود به سر بخورد معلوم است دیگر آن چشم سالم هم از بین می‌رود و فقط از طریق صدا فهمید که این مادرش زهراست، لذا وقتی دید که ایشان او را به عنوان فرزند صدا زدند، گفت: خیلی بی‌ادبی است که برادر نگویند، برای همین صدا زد: «أخی ادرك أخاک» ....

السّلام علیک ایّها العبد الصّالح، یا أبالفضل العباس(ع)